



طنز پردازان ایران

از مشروطه تا امروز

فرانک رضانی

یکی یكدانه اسمش با خودش است كه خُل و دیوانه است در هر صورت الان چهار روز آزارگار است كه نه شب دارد و نه روز، همه هم‌بازی‌هایش صبح و شب سنگ به درشكه‌ها می‌پرانند تیغ، بی‌ادبی می‌شود گلاب به رویتان زیر دم خرها می‌گذارند. سنگ روی خط واگون می‌چینند، خاک بر سر رهگذرها می‌پاشند. حسن من توی خانه ور دل من افتاده، هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم. روزبه‌روز بدتر می‌شود كه بهتر نمی‌شود. می‌گویند ببر پیش این دكتر مكثرها، من می‌گم مرده شور خودشان را ببرد با دواهاشان. این گرت مَرْت‌ها چه می‌دانم چه خاکی و خلی است كه به بچم بدهم. من این چیزها را بلد نیستم، من بچم را از تو می‌خواهم، امروز این‌جا فردا قیامت. خدا كور و كچل‌های تو را هم از چشم بد محافظت كند. خدا یکی‌ات را هزارتا كند. الهی این سر پیری داغشان را نبینی، دعا دوا هر چه می‌دانی، باید بچه رو دو روزه چاق كنی. اگر چه دست و بال ما تنگ است، اما كله قند تو را كور می‌شوم روی چشمم می‌گذارم می‌آرم خدا شما پیرمردها را از ما نگیرد». (كمینه: اسیر الجوال)

جواب مکتوب

علیا مكرمه‌ی محترم اسیرالجوال خانم. اولاً از شما خانم كلانتر و كدبانو بعيد است كه چرا با كه این اولادتان نمی‌ماند اسمش را مشدی ماشاءالله و میرزا ماندگار نمی‌گذارید. ثانیاً روز اول كه چشم بچه این طور شد چرا بخشش نكردی كه پس برود. حالا گذشته‌ها گذشته است من ته دلم روشن است. انشاءالله چشم زخم نیست همان از گرما و آفتاب این طور شده، امشب پیش‌از هر كاری يك قدری دود عنبرنصا را بده ببین چه‌طور می‌شود، اگر خوب شد كه خوب شد، اگر نشد فردا يك كمی سرخاب پنبه‌یی یا نخ، يك خورده شیر دختر يك كمی هم بی‌ادبی می‌شود. پشگل ماچلاغ توی گوش ماهی بجوشان بریز توی چشمش ببین چه‌طور می‌شود. اگر خوب شد كه شد اگر نشد، آن وقت سه روز، وقت آفتاب زردی يك كاسه‌ی بدل چینی آب كن بگذار جلو بچه. آن وقت نگاه كن به تو رگ‌های چشمش اگر قرمز است هفت تكه گوشت لخم، اگر قرمز نیست، هفت دانه برنج یا كلوخ حاضر كن و هر كدام را به قدر يك (علم نشره) خواندن بتكان، آن‌وقت ببین چه‌طور می‌شود اگر خوب شد، كه خوب شد اگر نشد سه روز ناشتا بچه را- بی‌ادبی می‌شود گلاب به رویتان- می‌بری توی جایب و بهش یاد می‌دهی كه هفت دفعه این ورد را بگویند (....) سلامت می‌كنم (خودم غلامت می‌كنم) (یا چشمم چاق كن) (یا هیول هیولت می‌كنم) امیدوارم دیگر محتاج به دوا نشود. اگر خدای نكرده باز خوب نشد، دیگر از من كاری ساخته نیست. برو محله‌ی حسن آباد بده آقا سید فرج‌الله جن گیر نزله بندی كند» (خادم‌الفقرا: دخو علیشا)

□ طنز دوران مشروطه بیش‌تر برای مقاصد سیاسی و مبارزه علیه استبداد و خودكامگی‌ها و ظلم و جورهایی كه نظام استبدادی مرتكب می‌شد به‌كار گرفته شده است.

طنزسرایان عصر مشروطه مانند: دهخدا، نسیم‌شمال، ملانصرالدین (و در نسل‌های بعدی، پروین اعتصامی، رهی‌معیری، ابوالقاسم حالات، فریلون توللی، رسول پرویزی، صمد بهرنگی، دكتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، پرویز شاپور، کریم‌فکور، مهدی سهیلی، حسین توفیق، محمدعلی افراشته، گل‌آقا، عمران صلاحی، محمد خرمشاهی، جلال رفیع و... كه از پركارترین و شجاع‌ترین طنزپردازان و طنزسرایان و طنزنویسان معاصرند؛ گام‌های شایان تقدیری در این زمینه برداشته‌اند.^۱) اینك به نمونه‌ای از آثار طنز نویسندگان، از مشروطه تا امروز می‌پردازیم:

علی‌اكبر دهفدا

عالم‌علی‌اكبر دهخدا از جمله کسانی بوده كه در انقلاب مشروطه‌ی ایران شركت و چون مشروطه ریشه گرفت و روزنامه‌های آزاد پدید آمد، با نوشتن مقالات «چرند و پرند» در روزنامه‌ی «صور اسرافیل» روزنامه نویسی را آغاز كرد این سلسله مقاله‌ها به «امضای دخو»، «خرمگس»، «سگ حسن‌دله»، «غلام‌گدا»، «اسیر لجوال»، «دخو علی‌شاه»، «روزنومه چی»، «خادم الفقرا»، «دخوعلی»، «نخود همه‌آش» و «برهنه‌ی خوشحال» به‌چاپ می‌رسید.

وی بنیان‌گذار نثر طنز و انتقادی فارسی شناخته شد و نیز نخستین پایه‌گذار سادهنویسی در ایران به شمار می‌رفت. طنز وی طنزی است تلخ و گزنده و آگاهی‌دهنده.

مکتوب یکی از مفدرات

«آی كبلادخو، خدا بچه‌های همه‌ی مسلمانان را از چشم بد محافظت كند. خدا این يك دانه‌ی مرا هم به من زیاد نبیند، ای كبلای بعد از بیست تا بچه كه گور كردم اول و آخر همین یکی را دارم آن هم باباقوری شده‌ها چشم حسودشان بر نمی‌دارد به من ببینند. دیروز بچم ساق و سلامت توی كوچه و روجه و روجه می‌كرد پشت كالسكه سوار می‌شد برای فرهنگی‌ها شعر و غزل می‌خواند، یکی از قوم و خویش‌های باباش كه الهی چشم‌های حسودش در آد، دیشب خانه‌ی ما مهمان بود. صبح یکی به دو چشم‌های بچم روهم افتاد، يك چیزی هم روی چشمش درآمد، خاله‌اش می‌گوید چه می‌دونم بی‌ادبی‌ست... سلام درآورده، هی به من سرزنش می‌كنند كه چرا سرو پای برهنه توی این آفتاب‌های گرم بچه را ول می‌كنی توی خیابان‌ها؟ آخر چه‌كنم الهی هیچ سفره‌ای يك خانه نباشد. چكارش كنم.

طنز مردمی و مظلوم نسیم شمال

سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال) چهره‌ی ویژه‌ی دیگری است. با آن‌که از معاصرین است و از زمان قاجار تا روزگار پهلوی در قید حیات و به معنای واقعی کلمه در «قید» حیات بود. وی به حق - مبارزی نیرومند و ظلم ستیز محسوب می‌شود. هرگز از طنز سرایی به عوام فریبی و دکان‌داری و مال‌اندوزی روی نیاورد و درویشی و وارستگی‌اش شهره‌ی آفاق است. در طنز سرایی بسیار صریح و شجاع بود. قید حیات و حیاط و همسر و فرزند و خانه و کاشانه را زده بود و در حجره‌ی محقر مسجدشاه سابق می‌نشست و می‌نوشت و می‌گفت:

«اخ عجب سرما است امشو ای ننه... اغنیا مرغ و مسما می‌خورند...»

بسیاری از ابیات منظوم وی ورد زبان مردم کوچه و بازار شد و به صورت زمزمه و ضرب‌المثل درآمد
«آهای، آهای نسیم شمال، این‌جا رو تهروش می‌گن... آسته برو، آسته بیا که گربه ساخت نزنه و...»

طنز در اشعار نسل بعد

پس از دهخدا نسیم شمال، طنزپردازانی چون رهی معیری، ابوالقاسم حالت، ابوتراب جلی و... ظهور کردند. رهی با نام‌های مستعار «زاغچه»، «شاه‌پریون»، «حق‌گو»، و «گوشه‌گیر» با نشریات فکاهی و طنز و انتقادی روزگارش چون «بابا شمل»، «تهران مصور»، «توفیق» و دیگر نشریات همکاری مستمر داشته است. وی در قلمرو طنز دارای ابتکارات و اندیشه‌های ادبی - سیاسی بسیار زیاد و متنوعی است که صور و دیدگاهش مورد استقبال و متابعت طنزسرایان روزگارش و پس از مرگ خود قرار گرفت. طنزهای رهی، شیرین و تلخ و به زبان محاوره‌ی مردم روزگارش بوده و از پیچیدگی و تکلف به دور است. بیشتر اشعار رهی سیاسی، اجتماعی و انتقادی است البته مسائل دیگر چون اقتصادی، ادبی، خصوصی و... نیز در آثار طنز او وجود دارد.

اینک نمونه‌ی از غزل‌های طنزی رهی معیری:

گرگ و میش

در این محیط، غم و غصه‌ی که قسمت ماست
تمام، زیر سر دشمنان دوست نماست
پی فریب کسان، دم ز عدل و داد رسد
کسی که در بیداد و ظلم بی‌همتا است
به سنگ تفرقه، هر لحظه افکنند نفاق
به هر کجا که نشانی ز اتفاق به جاست
برای جامعه‌ی کاین چنین مریض بود
زین برون خائنین، یگانه راه شفاست
علاج قطعی ما، قطع دست دزدان است
ولی کسی که در این ره کند قیام، کجاست؟
چو فکر کار نداری، مزن دم از گفتار
که حرف اگر به عمل چفت جفت نیست پرت و پلاست
ز میش چون ندهد گرگ را شبان تشخیص
اگر که گرگ رود در لباس میش رواست
(نشریه‌ی تهران مصور، شماره ۱۷۹، جمعه اول آذر ماه ۱۳۲۵ ص ۱۴، حق گو ۶۵).

- دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار و استاد گران‌مایه دانشگاه تهران است، وی متولد روستای پاریز استان کرمان می‌باشد. مرکب‌خواهی ناصرالدین شاه (از پاریز تا پاریس):

«... گویا یک روز ناصرالدین شاه در سر طویله اسب‌ها دیدن می‌کرد، به امیرکبیر گفت: کجا رفتند آن اسب‌هایی مثل: شب‌دیز و بور و رخس؟ امیرکبیر گفت: قربان، آن اسب‌ها را مردانی مثل پرویز و اسکندر و رستم سوار شدند و همراه خود بردند!»

پرویز شاپور با نام مستعار «کامی» و «مهدخت» در حوزه‌ی «کاریکلماتور» شناخته شده‌ترین چهره‌ی این ژانر از طنز امروز ایرانی است. او را بیش‌تر به این قالب طنز می‌شناسند تا طرح‌هایش. وی متولد ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران بود و از همسر سابق خود فروغ فرخزاد یک فرزند به نام کامیار (کامی) به یادگار گذاشت. برای آشنایی با جهان‌بینی پرویز شاپور نمونه‌هایی از کاریکلماتورهای وی را می‌خوانیم:

- برای این که نسلم منقرض نشود، مقابل آینه می‌ایستم.

- به عقیده‌ی گیوتین سرآمد زیادی‌ست.

- بید مجنون، درخت هیبی.

- وقتی رودخانه سر بالا می‌رود، سرچشمه به نفس نفس می‌افتد.

- دلم به حال صاحب قفسی می‌سوزد که پس از زبان بازکردن

طوطی محبوس، گوشش سنگین می‌شود.

اگر طنزپردازان از بهلول و ملانصرالدین متأثر شده‌اند، بهلول در تاریخ اسلام، چهره‌ی شبیه ملانصرالدین دارد و البته با سه تفاوت:

یکی آن‌که بهلول غالباً سیاسی و اجتماعی‌ست. دوم آن‌که شخصیت

وی نه افسانه‌ی بلکه واقعی است، سوم آن‌که فاقد معرفیت و اشتها

بین‌المللی ملانصرالدین است. ملانصرالدین چهره‌ی به نسبت

جدیدی است و گویی به‌عنوان سمبل و نشانه‌ی است برای عرضه

صفات متضاد، گاه هوشمند گاه شیطنه، گاه ساده لوحی، گاه

طنزگویی، گاه صرفاً مزاح کردن و خندانند و هزل و فکاهه گفتن،

گفته‌اند که وی با تیمور گورگانی معاصر بود، ولی در واقع شخصیتی

افسانه‌ای است که از آمیزش نام چند تن از هزل‌گویان به‌وجود آمده و

از مشاهیر ظرفاست که در لطیفه‌گویی بی‌نظیر است.

پی‌نوشت

۱- محمدباقر نجف‌زاده، بار فروش «م. روجا» نقد، دیدگاه‌ها، زندگی و طنزهای رهی معیری، پیشگفتار از: استاد امیری فیروز کوهی.

۲- جمع مخدره، زن مستوره و عقیف.

۳- قمس کوری که چشم آماسیده و به رنگ چشم گوسفند مرده شود. یعنی بزرگ‌تر از حد عادی گردد، کور و نابینا.

۴- ما چه الاغ، اسم مرکب است، ماده خر.

۵- گشوت بدون چربی و استخوان، گوشت خالص.

۶- نزله، نزله بندی، عمل دعا نویسان که با دعا و بعضی اعمال و او را (رفع یا دفع زکام و نزله به کار می‌برند یادبندی)

۷- محمدباقر نجف‌زاده بار فروش «م. روجا» پیش‌گفتار از: جلال رفیع، طنز نویسان ایران از مشروطه تا امروز، بخش نخست از طرف (آ) تا (ش) تا ص ۲۴۸.

۸- محمدباقر نجف‌زاده بار فروش، همان‌جا، صص ۵۹-۵۱.